

## نیچه و مشکل تاریخ<sup>۱</sup>

مارک سینکلر<sup>۲</sup>

ترجمه: جعفر مرادحاصلی<sup>۳</sup>

### چکیده

فریدریش نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰)، فیلسوف آلمانی، یکی از بزرگترین و شناخته شده ترین چهره‌های فلسفی قرن نوزدهم است. افکار و آثار او در طول قرن بیستم همواره، از دیدگاه‌های مختلف، کانون توجه و تحقیقات اندیشمندان گوناگونی قرار گرفته و تأثیرات گسترده‌ای به جای گذاشته است. یکی از آثار نیچه تأملات نابهنگام است که از چهار بخش تشکیل شده است: داوید اشتراوس، سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی، شوپنهاور به مثابه‌ی آموزگار، و ریشارد واگنر در بایرویت. نیچه در بخش سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی بحث جالب خود درباره‌ی تاریخ را با تمایزی بین انسان و حیوان، از منظری تاریخی، آغاز می‌کند، و غیر تاریخی زیستن را برای انسان بزرگ‌ترین سعادت می‌داند. او تاریخ را به سه نوع یادبودی، باستانی و انتقادی تقسیم و هر سه نوع را در مطالعه‌ی گذشته ضروری می‌داند. نیچه بر این باور است که افراط در مطالعه‌ی

---

<sup>۱</sup>. این مقاله ترجمه‌ای است از

Nietzsche and the Problem of History, Mark Sinclair, Richmond Journal of Philosophy 8 (Winter 2004)..

<sup>۲</sup>. استاد دانشگاه منچستر انگلستان

<sup>۳</sup>. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه خوارزمی

jafarmoradhaseli@gmail.com

تاریخ خطرناک و زیان بخش است، در حالی که زندگی مقدم بر تاریخ است، اما اکنون تاریخ بر زندگی مقدم شده و، بنابراین، زندگی بیمار است. نیچه علت این بیماری را افراط در توجه به تاریخ می‌داند که در عصر نیچه به اوج خود رسیده بود، افراطی که از آن با عنوان کشف قاره‌ی تاریخ یاد می‌کنند. در این مقاله مارک سینکлер، صورت بندی نیچه از مشکل تاریخ را مطرح و تأثیر بحث نیچه را بر فیلسوفان قرن بیستم مورد بررسی قرار می‌دهد.

**کلید واژه‌ها:** نیچه، تاریخ، فلسفه تاریخ، مشکل تاریخ.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

این مقاله مفصل بندی فریدریش نیچه از مشکل تاریخ را که در نوشته ای کوتاه اما به هر روی محوری با عنوان *سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی*<sup>۱</sup> یافت می‌شود، مورد بررسی قرار می‌دهد.<sup>۳</sup> این نوشته نخست در دومین بخش *تأملات نابهنگام*<sup>۲</sup> در ۱۸۷۴، و بنابراین در آنچه شارحان به عنوان "دوره‌ی اولیه" ی کار نیچه جدا کرده اند، منتشر شد. در مقاله‌ی حاضر، قصد دارم نشان دهم چه نوع مشکل فلسفی برای نیچه مشکل تاریخ است، و چگونه پاسخ او به این مشکل کلیدی برای فهم تحول کار نیچه از دوره‌ی "اولیه" به "میانی" و حتی کار او در کل در اختیار ما می‌گردد. علاوه بر این، قصد دارم نشانه‌هایی راجع به اینکه چگونه گزارش نیچه از تاریخ به منزله‌ی یک مشکل در آثار فیلسوفان قرن بیستم ادامه یافته است، ارائه دهم.

دومین بخش *تأملات نابهنگام* شیوع بیماری یا مرض عصر را اعلام می‌-



<sup>۱</sup>Friedrich Nietzsche, *On the Advantages and Disadvantages of History for Life*, Hackett: Indianapolis, tr. P. Preuss, 1980.

<sup>۳</sup> سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی را عباس کاشف و ابوتراب سهراب، در قالب یک کتاب مستقل، به فارسی ترجمه و نشر و پژوهش فرزانه روز منتشر کرده است: فریدریش نیچه، سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی، ترجمه ی عباس کاشف و ابوتراب سهراب، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۷. م

<sup>۴</sup>. *Untimely Meditations*

کند: افراط در مطالعه‌ی تاریخی و آموزش تاریخی در آلمان، و به شکل کلی تری، فرهنگ اروپایی اواخر قرن نوزدهم. رشد گسترده‌ی مطالعات تاریخی در قرن نوزدهم را به صورت استعاری "کشف قاره‌ی تاریخ"، کشفی قابل مقایسه با کشف جهان نو توصیف کرده‌اند. با وجود این، برای نیچه، این کشف با علاقه‌ی مفرط به گذشته همراه است، و افراط در مطالعات تاریخی به بیماری منجر می‌شود - همان گونه که مصرف بیش از حد هر چیزی معمولاً به بیماری می‌انجامد - چرا که میزان محدودی شناخت تاریخی برای سلامتی، خوشبختی، و نیروهای خلاق و سازنده‌ی مردم لازم است. بی‌گمان، مقداری شناخت تاریخی برای زندگی سودمند و لازم است، اما مقدار بیش از حد آن، با تأثیری زیان بخش بر کیفیت خود زندگی مان می‌تواند ناسودمند باشد.

اگرچه نیچه علائم مختلف چندی از این بیماری را در طول متن توصیف می‌کند، او در ابتدا نکته‌ی دوم را با مقایسه‌ی زندگی یک فرهنگ یا مردم با زندگی و فرهنگ فرد نشان می‌دهد: حیات و نیروی یک فرهنگ نیازمند تحدید میزان شناخت تاریخی‌اش است، درست همان طور که لحظات خوشبختی یا لحظات تصمیم‌گیری و عمل در زندگی‌های شخصی مان ایجاب می‌کند با محدود کردن یادآوری مان از گذشته؛ با، به بیان دیگر، فراموش کردن گذشته، کاملاً در زمان حال زندگی کنیم. ما، بدون برخی از چنین فراموش کردن‌هایی - که همواره بر امکان یادآوری فعالانه‌ی چیزی و تأمل بر آن مقدم است - البته، از نکته‌ی بی‌توجهی و از خودبیگانگی



خودآگاه می‌شویم. اگر یک بیماری تاریخی در فرهنگ اروپایی مدرن وجود دارد، بنابراین، به نظر می‌رسد که درمان این بیماری در یافتن تعادلی درست و مناسب، به خاطر زندگی مان، بین افراط در شناخت تاریخی یا یادآوری و افراط در فراموشی؛ بین زندگی به شیوه‌ی فردی ناتوان از حتی بلند کردن یک انگشت چرا که، با یادآوری هر چیزی، تنها تبدیل شدن چیزهایی را، فقط ماهیت موقتی و گذرای رویدادها را می‌بیند، و زندگی در بی‌خبری و جهل - اگرچه فرد خوشبخت می‌تواند هر چیزی را همین که رخ می‌دهد فراموش کند - یک گاو یا ماهی قرمز قرار دارد. توانایی یافتن این تعادل چیزی است که نیچه "قدرت شکل‌پذیر" فرد یا مردم می‌نامد.

بر اساس دومین بخش تأملات نابهنگام ارائه‌ی تحلیل روان‌شناختی و نقد فرهنگی جالبی آشکار می‌شود، اما کسی از اینکه چگونه می‌توان مدعی شد این نوشته در تفکر فلسفی نیچه حائز اهمیت محوری است متعجب خواهد شد. به هر حال، سهم فلسفی این تشخیص بیماری تاریخی، با این بازشناسی روشن‌تر می‌شود که این بیماری "از خواستی که تاریخ علم باشد" <sup>۱</sup> پدید می‌آید. "کشف" "قاره‌ی تاریخ" در قرن نوزدهم همراه با، و به دلیل، این اندیشه‌ی ظاهراً معقول و منطقی است که مورخ باید از علوم طبیعی مدرن فراگیرد، موقعیت ناظر بی‌طرف و بی‌تفاوتی را اتخاذ کند که پیش‌داوری‌هایش را در موضوع مورد مطالعه وارد نمی‌کند. دانشمندان

---

<sup>۱</sup> Ibid., P. 23.



مدرن، در اشتغال شان به آنچه می توانند به نحو عینی از چیزها بدانند، با شناختی که برای همه ی افراد و همه ی زمان ها معتبر است می کوشند از ذهنیت، فردیت، و علائق خاص خودشان به عنوان انسان هایی ویژه فاصله بگیرند. از این رو، این عینیت حسابگر، چیزی است که مورخ برای خواستی که تاریخ علم باشد به آن نیازمند است. از این پس شناخت تاریخی قرار است گزارش عینی رویدادها و دوران گذشته باشد، گزارشی که در نتیجه بیش از آنکه به خاطر زندگی یا هر چیز دیگر، به خاطر خودش وجود دارد؛ و این جستجو و تعقیب شناخت تاریخی به خاطر خودش است، جستجویی که بیان می کند طلب دانش تاریخی به خودی خود خوب است، دقیقاً، همان طور که نیچه نشان می دهد، چیزی است که به افراط در شناخت تاریخی منجر می شود:

اینک دیگر زندگی فرمانروا و ارباب یگانه ی شناخت گذشته نیست: تقریباً تمامی نشانه های مرزی و هر چیزی که روزگاری بر انسان هجوم می آوردند سرنگون شدند. تمامی چشم اندازها تا خاستگاه های تغییر، تا بی کرانگی و لایتناهی دگرگون شده اند. منظره ای بی حد و حصر همچون تاریخ، علم شدن جهان شمول، اینک آن چه را هیچ نسلی هرگز ندیده است، به نمایش می گذارد؛ البته، او این را با بی باکی خطرناک شعارش در معرض دید قرار می دهد: باشد که حقیقت بماند حتی اگر زندگی نابود

شود.<sup>۱</sup>

این خواست که تاریخ علم باشد ارزش حقیقت عینی را علاوه بر هر نوع علاقه‌ی واقعی برای زندگی‌های مان تبلیغ می‌کند، و در نتیجه این خواست را می‌توان با این ضرب‌المثل مشخص کرد: *باشد که حقیقت بماند حتی اگر زندگی نابود شود.*

بنابراین، تصور تاریخ به عنوان علمی عینی است که منشاء افراط در شناخت تاریخی قرن نوزدهم است. با این همه، مبنای فلسفی یا پیش فرض فلسفی بنیادی این خواست برای عینیت چیست؟ مبنای یا پیش فرض این است که جریان تاریخ به عنوان موضوع مطالعات تاریخی موضوعی است که مقابلِ نگاهی غیر تاریخی به صف کشیده شده است؛ یا اینکه، به بیان دیگر، انسان تا جایی که می‌اندیشد مستقل از تاریخ، بیرون از زمان است؛ یا اینکه انسان، به تعبیر نیچه، "ناذهنیتی غیرتاریخی"<sup>۲</sup> است. به یک معنا، تعیین انسان به عنوان دست کم تا حدی مقیم و ساکن بیرون از تاریخ، و در نتیجه زمان، از تعیین روح افلاطون در ارتباط با حقایق، جهان بی زمان ایده‌ها اخذ می‌شود، و این تعیین کم و بیش، در هیئت یا کسوتی دیگر، در فلسفه‌ی پیش از افلاطون دائمی و همیشگی است. حتی در آثار فیلسوف قرن نوزدهم جی. دبلیو. اف هگل<sup>۳</sup>، که تلاشی را برای ادغام



<sup>۱</sup> Ibid., P. 23.

<sup>۲</sup> Ibid., P. 31.

<sup>۳</sup> G.W.F. Hegel (1770-1831) فیلسوف آلمانی و از بزرگ‌ترین اندیشمندان فلسفه‌ی تاریخ.



تاریخ و تاریخ فلسفه در یک نظام فلسفی تربیت داد، تاریخ را تنها می‌توان در نقطه‌ی آنچه فهمید تفکری است که اتمام یا پایان آن، و بنابراین بیرون از خود تاریخ است.

بنابراین، به تعبیر دیگر، این تعیین انسان خاص مدرنیته و فلسفه‌ی مدرن است، چرا که اینجا است که تفکر قصد دارد در انتزاع سنجیده و روشمند از خرد عام و تاریخ به حقیقت، حقیقت ابدی دست یابد. اگر هر عصری تقریباً به نحو اجتناب ناپذیری باور دارد که خود خردمند تر، و مستعد تر از اعصار دیگر است، بنابراین این گرایش به هر حال در مدرنیته، که مدعی است می‌تواند با نقش بر آب کردن تاریخ طولانی خطاها خود را روشن کند، به افراط کشیده شده است. در کتابی که معمولاً پایه گذار آغاز متافیزیک مدرن، یعنی تأملاتی در فلسفه‌ی اولی<sup>۱</sup> دکارت<sup>۲</sup> تلقی می‌شود، در واقع شاهد تلاش تفکر بر اساس خود در و از خود مستقل از تاریخ فلسفه هستیم؛ طبق این روش، انسان به عنوان موجودی خودبنیاد، و بی‌زمان فهمیده شده است که هر موجود دیگری، سوای شاید خدا، موضوعی است که مقابل آن به صف کشیده شده است.

تشخیص نیچه از بیماری تاریخی ناشی از خواستی که تاریخ علم باشد، بنابراین، متضمن نقد سنت فلسفی و، به نحو مشخص تری، نقد مبانی،

<sup>۱</sup> . Meditations on First Philosophy اثر فلسفی برجسته و دوران ساز رنه دکارت (۱۵۹۶-)

(۱۶۵۰) فیلسوف بزرگ فرانسوی. م

<sup>۲</sup> Rene Descartes, *Meditations On the First Philosophy*, tr. & ed. J. Cottingham, Cambridge University Press, 1996.





دیدگاه دکارتی متافیزیک مدرن است؛ دیدگاهی که طبق آن انسان از زندگی تاریخی خود انتزاع یافته است. از این نقد برمی آید که اگر نیچه در ارائه گزارشی متفاوت از مطالعه تاریخی سهم است تا اینکه از مطالعه تاریخی دفاع کند تا علمی عینی باشد، این گزارش شامل دگرگونی دیدگاه اساسی متافیزیک مدرن خواهد بود. بنابراین، دومین بخش تأملات نابهنگام چه چیزی را پیشنهاد می کند تا جایگزین تصور مطالعه تاریخی به عنوان علمی عینی باشد؟ و مبنای فلسفی یا متافیزیکی این گزارش دگرگون شده از مطالعه تاریخی چیست؟

پاسخ به نخستین پرسش به پاسخ به دومین پرسش می انجامد. با وجود این، برای پاسخ به پرسش نخست دو سطح وجود دارد. به طور کلی، وظیفه مورخ با وظیفه هنرمند مقایسه شده است، و در اینجا به یک جنبه از دوره اولیه کار نیچه بر می خوریم، دوره ای که خود او با عنوان "متافیزیک هنری" مشخص کرده است. مطالعه تاریخی نشان داده است که همواره مسئله تفسیر و بنابراین خلق و آفرینش است. رویدادهای<sup>۱</sup> تاریخ تنها در چارچوب یک تفسیر واجد معنا هستند، چارچوبی که مورخ از موقعیت تاریخی خود بر آن تحمیل می کند، و این چیزی است که نیچه در نظر دارد وقتی می نویسد که رویداد "همواره گیج و منگ است."<sup>۲</sup> درست تصور عینیت<sup>۳</sup>، که نیچه نشان می دهد "کمال مطلوب" ناممکنی

<sup>۱</sup> . Facts

<sup>۲</sup> Op. cit., p. 48.

<sup>۳</sup> .Objectivity



است، فقط به پنهان کردن پیش داوری‌ها و پیش فرض‌های خاص یک مورخ و عصر او خدمت می‌کند. از این رو، علیه خواست چنین عینیتی، خواستی که فرض می‌کند "که هرکس به یک رویداد گذشته که وظیفه دارد آن را توصیف کند کاملاً بی‌اعتنا است"<sup>۱</sup>، نیچه استدلال می‌کند که "گذشته همواره مانند غیب گو سخن می‌گوید؛ فقط معماران ماهر آینده که زمان حال را می‌دانند آن را درمی‌یابند"<sup>۲</sup>. معنای آنچه غیب گو می‌گوید همواره، البته، مسئله‌ی تفسیر است و، برای نیچه، فقط مسائلی که ارتباطی سازنده با زندگی‌های مان در حال و آینده دارند قابل تفسیر هستند. بنابراین نیچه با تأکید بر ماهیت به طرز کاهش‌ناپذیری تفسیری و از این رو سازنده‌ی مطالعه‌ی تاریخی مسئله‌ای بغرنج مطرح کرد که تاکنون مورخان را به خود مشغول کرده است، و در فلسفه‌ی هرمنوتیکی قرن بیستم، در میان دیگران، هانس-گئورگ گادامر<sup>۳</sup> و پل ریکور<sup>۴</sup> بسط و توسعه یافته است.<sup>۵</sup>

دومین بخش تأملات نابهنگام، به نحو مشخص تری، سه نوع یا شیوه‌ی متمایز تحقیق تاریخی را مفصل بندی می‌کند، که هر یک از آن‌ها می‌تواند

<sup>۱</sup> Ibid., p. 37.

<sup>۲</sup> Ibid., p. 38.

<sup>۳</sup> . Hans-Georg Gadamer (1900-2002) فیلسوف آلمانی و بنیانگذار هرمنوتیک فلسفی. م

<sup>۴</sup> . Paul Ricoeur (1913- ) فیلسوف فرانسوی. م

See, in particular, Hans-Georg Gadamer, *Truth and Method* (London: Continuum, tr, J. Weinsheimer and D. G Marshal. 2004) and Paul Ricoeur *Time and Narrative*, 3 vols. Tr. K. McLaughlin and D.

<sup>۵</sup> Pellauer, Chicago: University of Chicago Press. 1984. 1985, 1988.

برای زندگی سودمند، اما اگر در حد افراط دنبال شود ناسودمند باشد. به اختصار، این سه نوع عبارتند از: یادبودی<sup>۱</sup>، که کارها و اعمال بزرگ گذشته را، اساساً به شیوهی نظریه‌ی "مردان بزرگ" تاریخ، به خاطر اعمال بزرگ در آینده مورد ستایش قرار می‌دهد، اما می‌تواند به انواع تعصب و تحریف تاریخ تنزل پیدا کند؛ باستانی<sup>۲</sup>، که سعادت‌مندان بر سنت و ریشه‌های زمان حاضر در گذشته تأکید می‌کند، که می‌تواند به نیرویی ملال‌آور مبدل شود؛ انتقادی<sup>۳</sup>، که گذشته را با فاصله گرفتن از زمان حال تحلیل، تشریح و نقد می‌کند. تاریخی که به عنوان یک علم تحقق یافت عمدتاً تاریخ انتقادی است، افراط در آن، همان‌گونه که نشان داده‌ایم، به بیماری تاریخی می‌انجامد بیماری‌ای که نیچه نگران آن است. بنابراین، به یک معنا، به تصور، تصویری که نیچه هرگز روشن نمی‌کند تاریخ به عنوان یک کار سازنده متشکل از این سه شیوه می‌رسیم، که هر یک از آن‌ها به نظر می‌رسد از دیدگاه خاص یکی از سه "لحظه" یا "جنبه" ی متفاوت زمان ارتباط متفاوتی با گذشته دارند: مطالعه‌ی یادبودی تاریخ با افتخارات آینده تا جایی که به امکان اعمال بزرگ ارتباط دارد، امکانی که هنوز حاضر یا واقعی نیست؛ باستانی با افتخارات گذشته تا جایی که می‌کوشد ریشه‌های زمان حال را در گذشته نشان دهد؛ و انتقادی با افتخارات زمان حال، تا جایی که می‌کوشد گذشته از زمان حال فاصله بگیرد.

---

<sup>1</sup>.Monumental

<sup>2</sup>.Antiquarian

<sup>3</sup>.Critical



پرسش این است که در اینجا چه مفهومی را از زمان و "لحظات" آن باید در نظر گرفت که به پاسخی برای مسئله‌ی مبنای متافیزیکی دگرگون شده-ی تفکر نیچه دست یابیم. این مبنا به ماهیت زمان و شیوه‌ای که انسان به عنوان یک موجود تاریخی وجود دارد مربوط است. پیش از همه، این بحث که مطالعه‌ی تاریخ عملی سازنده و بنابراین عمل آینده است، با مفهوم موضوع غیر تاریخی، و ابدی به همراه این تصور که انسان به آسانی در زمان، و اینکه بگوییم در لحظه‌ی حاضر است ضدیتی ندارد. دیدگاه متافیزیکی زیربنایی تاریخی‌گری<sup>۱</sup> یا نسبیت‌گرایی تاریخی<sup>۲</sup> چنین است، دیدگاهی که صرفاً امکان شناخت تاریخی عینی را با این ادعای ساده که تمام شناخت به موقعیت تاریخی خاص و کنونی داننده ارتباط دارد رد می‌کند.

نیچه نسبیت‌گرایی تاریخی را بیش از این در مقابل ذهنیت‌گرایی تاریخی قرار می‌دهد: همان گونه که او استدلال می‌کند، این خواست که تاریخ علم باشد است که نهایتاً به نسبیت‌گرایی منجر می‌شود، چون از این تصور که دوره‌های قبلی تاریخ را می‌توان به نحو عینی مورد بررسی قرار داد، تنها یک گام بسیار کوتاه، شاید اجتناب‌ناپذیر را باید طی کرد تا به این تشخیص رسید که عصر ما خود تنها یکی دیگر از این دوره‌ها در تاریخ است، دوره‌ای با پیش‌داوری‌ها و عقاید تاریخی خاص خود. اگر مطالعه‌ی تاریخ همواره عمل تفسیر سازنده است، بنابراین، مسئله این نیست که

<sup>۱</sup>.Historicism

<sup>۲</sup>.Historical Relativism

انسان نه داخل و نه خارج زمان است. بهتر است بگوییم که انسان زمان است، انسان در ذات و ماهیتش تاریخی است.

با این حال این تصور نیازمند دگرگونی مفهوم خطی عمومی و کاملاً سستی ماهیت زمان به عنوان سلسله‌ی محض لحظات حال یا "اکنون‌ها" - اکنون‌هایی که دیگر زمان حال نیستند، اکنونی که زمان حال است، و اکنون‌هایی که زمان حال نیستند - است که نخستین مفصل بندی فلسفی مستمرش را در فیزیک<sup>۱</sup> ارسطو کسب می‌کند.<sup>۲</sup> چرا که این ادعا که میراث تاریخی همواره وظیفه است، گذشته تنها از طریق شروع مان به سوی آینده قابل فهم است، برابر است با، و در واقع این تصور را پیش فرض قرار می‌دهد که گذشته چیزی است که تنها از رهگذر آینده وجود دارد. اما اگر گذشته چیزی است که فقط به واسطه‌ی آینده وجود دارد، بنابراین دیگر نمی‌توانیم گذشته‌ی ای را دریابیم که به آسانی به صورت متوالی مقدم بر، مانند "اکنونی" که دیگر وجود ندارد، آینده به عنوان "اکنونی" که هنوز وجود ندارد است. برای اینکه درگیر شدن با این تفکر دشوار را شروع کنیم، در واقع نیازمند دگرگون کردن فهم مان از فعل "بودن"، به هر حال معنایی که پیش از این همواره به این فعل داده شده است هستیم، چرا که در این گزارش فعل بودن دیگر نمی‌تواند به آسانی به معنای حاضر بودن باشد، چون گذشته وجود دارد، و این گذشته به معنایی جز معنای "اکنون"

<sup>1</sup>.Physics

Cf. Book 4 of Aristotle, Physics, tr, P. Wickstead & F. Cornford,

<sup>۲</sup> London: Loeb, 1957.

است که دیگر وجود ندارد.

دومین بخش تأملات نابهنگام ما را می‌دارد بازشناسیم - به بیان گئورگ زیمل<sup>۱</sup> فیلسوف، خواننده‌ی نیچه، که "موانع منطقی" این شیوه‌ی سخن گفتن را تشخیص داد - که "زندگی در واقع گذشته و آینده است."<sup>۲</sup> خود نیچه در نوشته‌ی کوتاه‌اش این مفهوم از زندگی و زمان را به وضوح شرح و بسط نمی‌دهد؛ مفهوم زندگی که در عنوان نوشته نمایان است در بخش اصلی خود متن دست نخورده و مبهم باقی می‌ماند. با این حال این مفهوم به سنجیده‌ترین صورت در شاهکار ۱۹۲۷ مارتین هایدگر<sup>۳</sup>، هستی و زمان<sup>۴</sup>، بسط و توسعه یافته است، در این کتاب هایدگر بیان می‌کند که نوشته‌ی نیچه "به ما اجازه می‌دهد فرض کنیم که او بیش از آنچه برای ما شناخته شده است فهمیده بود."<sup>۵</sup> هایدگر بین مطالعه‌ی تاریخ و آنچه او تاریخت<sup>۶</sup>، یعنی اینکه زندگی انسانی یا وجود انسانی یک وجود تاریخی است، تمایز قائل می‌شود. اولی دومی را مورد مطالعه قرار می‌دهد، اما دومی حرکت همواره پیش‌آیندی خود تاریخ یا زمان است. و با این حال در اینجا تاریخ یا زمان براساس آنچه هایدگر تصور "مبتدل" زمان می‌نامد



<sup>۱</sup> Georg Simmel (1858-1918) جامعه‌شناس و فیلسوف برجسته‌ی آلمانی. م

Cited by Hans-Georg Gadamer in *Truth and Method*, op. cit., p. 264.

<sup>۲</sup> Martin Heidegger (1889-1976) فیلسوف بزرگ آلمانی و از تأثیرگذارترین چهره‌های

فلسفی قرن بیستم.

<sup>۴</sup> Being and Time

<sup>۵</sup> Martin Heidegger, *Being and Time*. Tr. J. Macquarrie & E. Robinson, Oxford: Blackwell, 1995, p. 448.

<sup>۶</sup> Historicity

تصوری که از ارسطو به بعد در فلسفه غالب بوده است، فهم نمی‌گردد؛ در اینجا هئیت اصیل تر آن به عنوان آنچه موقتی بودن نامیده شده است فهم می‌گردد، بر اساس موقتی بودن گذشته، حال و آینده "اکنون‌ها" ی متوالی صرف نیستند بلکه تقریباً - همان طور که کسی ممکن است بگوید، اگرچه این بیان به سختی برای ماهیت این مشکل کافی است، چون فرض می‌کند که موقتی بودن در زمان است - یکی و در آن واحد هستند.

با وجود این، اگر هستی و زمان هایدگر لحظه‌ی خاص متافیزیک "هنری" اولیه ی نیچه را در دومین بخش تأملات نابهنگام به تفضیل به ما ارائه می‌دهد، با این همه این همکاری فلسفی ظاهراً شایسته و مناسب تقریباً بلافاصله با آغاز حرکت نیچه به ورای خود این "متافیزیک هنری" تکه تکه می‌شود. این آغازها حاکی از اتمام این نوشته‌ی کوتاه‌اند. چون یک مشکل حیاتی وجود دارد که نیچه به خود اجازه نمی‌دهد در اینجا از آن اجتناب کند، مشکلی که حرکت به سوی هنر است، سرانجام، پاسخی ناکافی تلقی می‌شود: به یک معنا تفکر خود او از بیماری تاریخی رنج می‌برد که تشخیص خود او است؛ فاصله‌ی انتقادی و بیگانه کننده از زندگی که تشخیص‌های نیچه از آگاهی تاریخی مدرن و متافیزیک مدرن است نهایتاً در تفکر خود او تکرار می‌شود تا جایی که این تکرار خود نقد عصر است. این مشکل دقیقاً به اندیشه ی تأمل نابهنگام - طرح مشکل به صورت سؤالی - ارتباط دارد: چگونه ممکن است از عصر حاضر فاصله‌ی انتقادی گرفت، بدون اینکه توجه خاصی به حقیقت تاریخی یا ماهیت



غیرتاریخی انسان نشان داد؟ به علت / این جنبه از مشکل تاریخ است که  
نیچه ضرورتی سه قسمتی را صادر می‌کند:

منشأ آموزش تاریخ [...] باید به نوبه‌ی خود به لحاظ تاریخی فهم گردد،  
تاریخ باید خود مشکل تاریخ را حل کند، شناخت باید نیش اش را علیه  
خود بچرخاند - این ضرورت سه قسمتی باید وظیفه‌ی روح "عصر  
جدید" باشد اگر این عصر چیزی جدید، نیرومند، اصیل و وعده‌ی زندگی  
را دربردارد.<sup>۱</sup>

نیچه با این ضرورت سه قسمتی آنچه را شارحان "دوره‌ی میانی" کار او  
نامیده‌اند، دوره‌ای که با کتاب *انسانی زیاده انسانی*<sup>۲</sup> آغاز، و با *علم شادان*<sup>۳</sup>  
پایان می‌یابد، اعلام می‌کند.<sup>۴</sup> طبق این سه "باید"، مشکلی را که آموزش  
تاریخی مدرن و شیوه‌ی مدرن شناخت به نمایش می‌گذارد، دیگر نباید به  
خواست هنر و فعالیت هنرمندان پردازد. این خواست را باید از درون، به  
عبارتی، از طریق خود شناخت و آموزش تاریخی رد کرد؛ پادزهر تمام  
عیار بیماری تاریخی مدرن را اکنون باید در علت خود این بیماری یافت.  
چنین تلاشی که "نیش شناخت را علیه خود می‌چرخاند" دقیقاً چیزی  
است که نیچه در آثار دوره‌ی میانی به آن مبادرت می‌ورزد، آثاری که می-  
کوشند مبانی، دیدگاه دکارتی متافیزیک مدرن را از طریق بسط، عملی

<sup>۱</sup> Op. cit., p. 45.

<sup>۲</sup> Human all too Human

<sup>۳</sup> Gay Science

<sup>۴</sup> Friedrich Nietzsche. Human all too Human, tr. R. Hollingdale.  
Cambridge University Press, 1996.



رادیكال تر، شناخت عینی، و علمی واژگون کند.

شارحان بسیاری اعتقاد دارند که گذار در کار نیچه از دوره‌ی اولیه به میانی تغییری را در ارزیابی او از علم مدرن نشان می‌دهد؛ نیچه‌ی هنرمند به نیچه‌ی دانشمند مبدل می‌شود. بنابراین، لازم است تشخیص دهیم که این تغییر به هیچ وجه تغییر دیدگاه را، تغییر در برآورد او از هم علم مدرن و هم دیدگاه متافیزیکی که مبتنی بر آن است نشان نمی‌دهد، بلکه تقریباً می‌کوشد "نیش شناخت را علیه خود بچرخاند" تا به دگرگونی شیوه‌ی دست یابیم که خود و جهان را در می‌یابیم، و، در نتیجه، دگرگونی شیوه‌ی که وجود داریم. شاید خوانش دومین بخش تأملات ناپهنگام که من در این مقاله خطوط کلی آن را ترسیم کرده‌ام به ما اجازه دهد تشخیص دهیم که تفکر نیچه به صورت کامل را باید کمتر به عنوان مجموعه‌ای از آموزه‌های فلسفی اثباتی متغیر دریافت تا به عنوان رشته‌ای از تلاش‌ها که متافیزیک مدرن را، به خاطر "وعده‌ی زندگی"، یعنی، به خاطر وجود انسانی تاریخی دگرگون شده می‌چرخاند.

<sup>1</sup> Ibid., P. 21.